

## بخش ویژه: همگام با میراث فرهنگی و گردشگری

- نقل و نقالی شاهنامه
- از نامق تا جام
- گزارشی مختصری از جشن شب یلدا
- گزارشی از مراسم استقبال از بهار
- نیشابور میزبان دوستداران میراث فرهنگی
- از کاخ خورشید تا آتشکده ساسانی



### همکاران این بخش :

جواد روحانی نژاد - غلامحسین نوعی - سودابه انصاری - حمیده لطفی نیا فرامرز صابر مقدم - رضا ابراهیم نیا

## نقل و نقالی شاهنامه

رضا ابراهیم‌نیا\*

نقل و نقالی از عهد قدیم در روح و جان ملت ایران بوده و با فرهنگ ما پیوندی ناگسستنی داشته است تا جایی که شاید بتوان جمله معروف «یکی بود یکی نبود» را نقل از گذشته‌های بسیار دور دانست که امروزه در نقل داستانهای عامیانه به ما رسیده است. «یکی بود یکی نبود» شاید مربوط به نقل‌ها و اسطوره‌های زمان بی‌کران و عصر تفکر زروان ZORVAN است و این تفکر و اندیشه بسیار کهن قبل از مهاجرت آریاها در ایران وجود داشته که زروان را زمان بی‌کران می‌دانسته‌اند.

نقل‌ها نشأت گرفته از اسطوره‌ها و افسانه‌ها (اوسانه‌ها) و داستانهاست، البته صاحب‌نظران بین افسانه و اسطوره تفاوت معنایی قائل هستند که اسطوره را داستانی قدسی مربوط به خدایان و موجودات مافوق طبیعی و قدیسن می‌دانند، اما داستان را فاقد این بار معنایی می‌پندارند.



\* کارشناس ارشد مردم‌شناسی از دانشگاه تهران

فرهنگ ایران زمین قدمتی به پهنای زمان بی‌زمان و مدنیت جهان را داراست، از دل این فرهنگ نقل اسطوره‌ها و داستانهای برخاسته است که هر کدام ریشه در عقاید و اعتقادات مردم این مرز و بوم داشته و سندی بوده بر غنای فرهنگی این کهن بوم و بر.

در این فرهنگ حتی در برخی از داستانهای آن رگه‌هایی از اسطوره می‌توان یافت که نقل گردیده‌اند. در چنین فرهنگ غنی و دیرپائی است که سیاوش‌ها زاده می‌شوند، رستم‌ها به سوگ می‌نشینند و فرهادها تیشه بر سنگ می‌کوبند و عیارها و منصورها و پوریای ولی‌ها آنچنان در دل و جان این ملت جای می‌گیرند که به تدریج از دل واقعیت‌ها اله‌ای از اسطوره را نیز در برمی‌گیرند.

با چنین فرهنگی است که حتی نقل حماسه جاوید عاشورا در دل و جان این ملت شوری جاودانه می‌افکند و با توصیفی زیبا از این حماسه اسطوره‌های مردمی و مردانگی، اسطوره‌های نبرد، مقاومت و پایداری را نقل می‌کند.

داستانها و اسطوره‌ها در فرهنگ شفاهی ایران سینه به سینه گشته و نسل به نسل نقل گردیده‌اند و علت تداوم آن را باید در همین نقل‌ها دانست چه در آن زمان که فرهنگ مکتوب و نوشتاری چندان رواج نداشته است این سینه‌ملتها است که مفاخر قدسی و ملی خود را حفظ نموده و زنده نگاه می‌دارند.

پس از ورود اعراب به ایران، داستان‌سرایی و نقل حماسه رواج بیشتری یافت، بویژه پس از استیلای امویان و عباسیان بر ایران که هویت ملی ایرانیان تحت تأثیر زبان عربی تهدید می‌گردید، نقل داستانهای اسطوره‌ای و پهلوانی عاملی در جهت حفظ کیان ملی و فرهنگی این مرز و بوم بوده است.

در سده‌های دوم و سوم هجری شمسی و با روی کار آمدن نخستین سلسله‌های ایرانی همچون طاهریان، صفاریان و سامانیان، حماسه‌سرایی و نقل اسطوره‌های ملی علاوه بر آن که موجب حفظ و ترویج این حماسه‌ها می‌شد؛ باعث حفظ زبان فارسی و دوام و قوام آن نیز گردیده است.

اسطوره‌ها، حماسه‌ها و داستانها ابتدا به صورت شفاهی بوده‌اند و پس از اسلام چندی از شاعران پارسی زبان همچون اسدی توسی، فخرالدین اسعد گرگانی و ... در قرون اولیه اسلامی برخی از این حماسه‌ها را که بر گرفته از نقل‌ها و برخی کتب عصر ساسانی بوده به صورت منظوم به نسلهای آینده منتقل کرده‌اند. حماسه‌های منظومی همچون گرشاسب‌نامه و ... از این دسته هستند.

نقالی در این دوران به جزئی از عادات فرهنگی مستمر در ایران تبدیل می‌شود و مردم گوش به حرفهای نقالان ماهری می‌سپارند که از پهلوانیهای رستم سخن می‌گویند و حکایت‌هایی همچون زال و رودابه، بیژن و منیژه، ویس و رامین و ... را با آب و تاب بیان می‌کنند.



میل به نقل حماسه در ایران دوره اسلامی نه تنها فروکش نکرد بلکه ایرانیان با تأثیر از فرهنگ و تمدن اسلامی بویژه حماسه‌های جاودانی همچون حماسه امام حسین (ع) و تلفیق حماسه‌های راستین اسلامی با هویت کهن فرهنگی خود به گونه جدیدی از نقل و نقالی نیز روی آوردند که تعزیه‌خوانی نام گرفته است. نقالی و تعزیه در دوره‌های بعد بویژه در عصر صفوی در کنار هم رشد یافته و گسترده شده‌اند و از عادات مألوف ایرانیان گشته‌اند.

در ایران ما حکیم فردوسی توسی بی‌شک بزرگترین شاعر ایرانی است که اسطوره‌های کهن و داستانهای حماسی را به نظم درآورده و آنها را برای همیشه جاودان کرده است. فردوسی حق بزرگی بر فرهنگ ایران زمین و ایرانیان دارد.

وی اعتبار ویژه‌ای بر عنصر ملیت و روحیه ملی‌گرایی ایران زمین بخشیده است. آنجا که می‌سرایند:

بسی رنج پردم در این سال سی      عجم زنده کردم بدین پارسی

حکایت از رنجهای بسیاری می‌کند که برای زنده کردن اسطوره‌ها و حماسه‌های ایران زمین داشته است و این چنین است که بزرگترین اسطوره‌ها و حماسه‌های ایران ماندگار می‌شوند و وی

کاخی از نظم بنا می‌نهد که باد و باران نتواند بر آن گزندی وارد نماید به طوری که اسطوره و حماسه سرایی و نقالی را بدون ذکر نام فردوسی توسی نمی‌توان متصور شد.

نقالان حماسه‌سرا در ایران اشعار جاوید شاهنامه را نقل می‌نمایند و اشعار حماسی و داستانهایی پهلوانی این شاعر گرانپایه را بر زبان می‌رانند.

در واقع شاهنامه‌خوانی را باید مترادف نقل اسطوره و حماسه‌سرایی و نیز روایت تاریخ ایران دانست؛ همان‌طور که شاهنامه به سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم شده است.

نقل و نقالی شیوه خاص خود را می‌طلبد و بیان و نقل و نقالی شیوا و رسا از عهده کمتر کسی برمی‌آید.

نقالان گاه با لباسی ساده و گاه با لباسهای منقش و نگارهایی نقش بسته است، و با عصا یا شمشیری به دست داستان را بیان می‌کنند.

نقالان داستان خود را با آهنگ و ریتم خاص خود بیان می‌کنند و نام یزدان این چنین آغاز می‌کنند:

کزین برتر اندیشه برنگذرد  
خداوند روز ده رهنمای

به نام خداوند جاوید  
خداوند نام و خداوند

سپس با جمله آشنای: «اما شهنشاهان زمین آثار و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار و داستان پردازان حدیث کهن، در این جهان سخن...» سخن را آغاز می‌کنند. نقال هنگام بیان داستان با زیر و بم نمودن یا بالا بردن صدای خود بر جذابیت و هیجان داستان می‌افزاید. گاهی راه می‌رود و گاهی می‌ایستد. گاه خم و راست می‌شود و گاه عصا را بر زمین می‌زند یا به هوا پرتاب می‌کند و گاه برای جلب توجه بیشتر مخاطبان، داستان خود را محکم به هم می‌کوبد و کف می‌زند.

نقالان شاهنامه رستم را با جذبه کلامی و حماسی خاصی بیان می‌کنند. به طور مثال، در توصیف رستم چنین می‌آورند: «اما تهمتن آن دوران، منظور نظریزدان، یکه تاز عرصه میدان، نواده سام نریمان، کشنده دیو سپید مازندران، جهان پهلوان رستم دستان»

نقال در بخشی دیگر آمادگی رستم و عزم وی را برای رفتن به عرصه رزم این چنین توصیف می‌کند: «تهمتن دوران، ابتدا سر و تن را با مشک و گلاب شسته و هفت پیراهن از برای گرمی و نرمی بر تن کرده، زره داوودی بر کبودی افلاک افکنده، دو دست در دامن زره، زره بر دامن، از ساق موزه تا میل ابلق، غرق صد و چهارده پارچه اسلحه رزم گردیده، قد مردی و مردانگی علم کرده، نام یزدان پاک را یاد نموده، سوار بر رخس میمنت بخش گشته، هی بر مرکب مرمر تک زده، وارد میدان کارزار می‌گردید و مرد طلب می‌کرد. هنگام شروع جنگ صدای کروم کروم طبل جنگ بر فلک مینا بلند می‌شد و دریای لشکر مثل مور و ملخ برای کشتن یکدیگر آماده می‌شدند و در سر زدن آفتاب جهان تاب که سر از دریچه نقاب جهان را به نور خود منور می‌ساخت، میمنه و میسره و قلبگاه را دو لشکر در صف جدال آراسته و چشم بر معرکه کارزار داشتند که چه یلی اول جرات ورود به میدان می‌نماید.»

ادوات جنگی که در شاهنامه از آن نام برده شده عبارتند از: «شمشیر، خنجر، گرز، تیرو کمان، کمند، زوبین و سپر» نبرد با شمشیر در زمان قدیم گاهی پیاده و گاهی سواره در می‌گرفت و هر کدام از این نبردها نیز نقل ویژه‌ای داشته‌اند، در نبرد پیاده چنین بیان می‌دارد:

«دو دلاور در مقابل هم قرار گرفتند و شمشیرهای خود را از ظلمت غلاف بیرون کشیده، برق شمشیرها دو دلاور را خیره می‌کرد. به جنگ مشغول می‌شدند صدای چکاچک شمشیر بر فلک مینارنگ بلند می‌شد. دو دلاور به هم می‌گفتند: سر، سر؛ دست، دست؛ کمر، کمر؛ چپ، چپ؛ راست، راست؛ قلم، قلم؛ و بعد، آنکه زبر دست‌تر بود از راست می‌نواخت بر کمر حریف که مثل خیارتر به دو نیم می‌شد.»

نقال در واقع با گفتن این کلمات احساسات شنوندگان را به جوش می‌آورد و آنها را تهییج می‌کند. اگر نبرد با شمشیر سواره در می‌گرفت: «یکی از دو دلاور شمشیر خود را کشیده به تاخت خود را به حریف می‌رساند و حریف سپر از مهره پشت نجات داده بر بالای سر می‌گرفت تا از صدمه و ضربه شمشیر در امان باشد. حریف با شمشیر آخته چنان با قدرت بر سپر دشمن می‌زد که سپر به دو نیم گشته بر ترک و نیم ترک گذر کرده و از سر دشمن عبور کرده به سینه رسیده، تا حریف به خود می‌آمد مرد و مرکب چهارپاره می‌شدند.»

نقال شاهنامه، صحنه نبرد دو سوار را این گونه وصف می‌نماید: «تهمتن دوران به گردن برآورده گرز گران به مانند پتک آهنگران از آن سر میدان، های های کنان، نعره زنان، عربده جویان خود را به حریف رسانده روی رکاب راست ایستاده، گرز را چنان بر سر حریف می‌کوفت که دست خم، سر خم، کمر اسب خم، هر دو مرکب با خاک یکسان می‌شدند.»  
داستانهای حماسی شاهنامه بسیارند: نقال در بخشهای مهیج خود نیز دستخوش هیجان و شور می‌گردد همانند نبرد رستم در کودکی با پیل سپید که در آن؛ پیل با گرز رستم دستان از پای در می‌آید:

تهمتن یکی گرز زد بر سرش      که خم گشت بالای که پیکرش  
بلرزید بر خود که بیستون      به زخمی بیفتاد خوار و زبون

گاهی در شاهنامه جنگ و نبرد با خنجر انجام می‌گیرد که در این حالت «دو دلاور به خیز بازی مشغول می‌شدند و با حرکات تند و تیز خود، حریف را غافلگیر و از بین می‌بردند.»  
گاهی نیز نبرد با وی پرداخت و پیروز میدان گشت.

از جمله داستانهای دیگری که نقالان با استفاده از اشعار فردوسی در شاهنامه به آنها می‌پردازند و داستان‌سرایی می‌کنند نبرد رستم با اشکبوس، خاقان چین و سهراب است که با دست خالی و به صورت کشتی صورت می‌گیرد. نبرد رستم با فرزندش سهراب غم‌انگیزترین تراژدی شاهنامه است. نقالی شاهنامه در بین عشایر و سایر اقوام ایرانی همچون لرها و کردها و ... نیز رواج بسیار دارد و نقل شاهنامه و حماسه‌های آن نیز فراتر از مرزهای جغرافیایی امروز و حتی گذشته بوده است. شاهنامه به واقع میراث مشترک ایرانیان است و داستانهای شاهنامه حتی در بین متکلمان سایر زبانها نیز به صورت مختلف جایگاه ویژه‌ای دارد و در ادبیات جهانی به عنوان یک اثر حماسی معروف و مشهور است.<sup>۱</sup>

۱ - در تهیه این مقاله از منابع زیر استفاده شده است.

الف - شاهنامه فردوسی

ب - مصاحبه با آقای دکتر همایون سپهر عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

ج - مصاحبه با آقای علیرضا صوفی از نقالان جوان شاهنامه